

سیاست‌های تعدیل ساختاری دولت‌سازندگی و شاخص‌های فلاکت اقتصادی در ایران

اسماعیل شیرعلی^۱

دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۲

پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۲۰

چکیده

با ظهور سیاست‌های نئولیبرالیستی از ابتدای دهه ۱۹۸۰، بسیاری از کشورها توسعه را در قالب اجرای این سیاست‌ها جستجو می‌کردند به ویژه سیاست تعدیل ساختاری که شالوده نئولیبرالیسم اقتصادی بود در بسیاری از کشورهای از جمله کشورمان ایران اجرایی شد. تحقیق حاضر با هدف بررسی اثرات و پیامدهای تعدیل ساختاری در دوران سازندگی به ویژه بر شاخص‌های فلاکت انجام گردید. روش گردآوری داده‌ها اسنادی-کتابخانه‌ای و آمارهای بانک مرکزی بود. از دو شاخص نرخ بیکاری و نرخ تورم برای محاسبه شاخص فلاکت استفاده شد و از سیاست آزادی‌سازی اقتصاد و قیمت‌ها به عنوان مبنای عمل سیاست تعدیل ساختاری استفاده گردید. نتایج نشان داد؛ شاخص فلاکت از دوره اول تا انتهای دوره سازندگی با رشد همراه بوده است که نشان‌گر بدترشدن اقتصاد جامعه بود به طوری که نرخ فلاکت در سال ۱۳۶۸ که ۱۷/۴ درصد بود در سال ۱۳۷۴ به ۵۸/۵ درصد رسید که نشان می‌داد کشور شاهد یک ابرتورم و نرخ بیکاری بحرانی است. از دیگر پیامدهای منفی سیاست‌های تعدیل ساختاری می‌توان به افزایش تورم (تورم از ۱۷/۴ درصد به ۴۹/۴ رسید) که آزادسازی یکباره و قطع حمایت‌های دولتی از اقشار کم‌درآمد عملاً کاهش قدرت خرید مردم و فشار شدید روی قشر «حقوق ثابت» شد، را نام برد. ارزش پول ملی کاهش یافت و نرخ برابری آن با دلار و سایر ارزهای معتبر بطور مستمر سقوط کرد. سهم بخش کشاورزی از تولید ناخالص داخلی از ۲۳/۵ درصد در سال ۱۳۶۸ به ۲۰/۸ درصد در سال ۱۳۷۲ رسید. مجموع هزینه‌های خوراکی خانوارها از سال ۷۰ تا ۷۲ رشدی ۶۷ درصدی داشت و به‌طور

کلی واردات بی رویه، سبک زندگی تجملاتی، رشد بخش غیرمولد نظیر واسطه‌گری توسعه یافت.

واژگان کلیدی: تعدیل ساختاری، فلاکت اقتصادی، دولت سازندگی، پیامدها.

پدیده انقلاب اسلامی از منظر بسیاری از صاحب‌نظران به علت ویژگی‌هایی که داشت کم‌نظیر بود و اساساً انقلاب اسلامی ایران دارای آرمان‌های والایی نیز هست که درصدد عملیاتی کردن آن در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی برآمده است. اما نکته این جاست که آرمان‌های انقلاب اسلامی اساساً در توسعه کشور به دنبال الگوی توسعه‌ای بومی و مبتنی بر ارزش‌ها و فرهنگ ملی - مذهبی بود و بر همین اساس مردم ایران به ویژه از زمان اصلاحات ارضی توسعه‌ای لیبرالیستی سرمایه‌داری را تجربه کردند که اساساً هویت آن‌ها را هدف قرار گرفته بود بر همین اساس شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» اساساً شعاری مبتنی بر توسعه ملی - اسلامی، منحصر به ظرفیت‌ها و توانمندی‌های ایرانیان بود. تحولات رخ داده بعد از انقلاب نشان داد که عملاً در برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب چندان الگوی توسعه بومی بکار گرفته نشده است و سیاستمداران در دوره‌های مختلف، دنباله‌رو نسخه‌های توسعه‌ای غربی بودند. با توجه به هم‌زمانی انقلاب اسلامی با گسترش و نفوذ سیاست‌های نئولیبرالیستی، دولت سازندگی که از اواخر دهه ۱۳۶۰ بر سرکار بود اقدام به عملیاتی کردن اصول نئولیبرالیستی اقتصاد نمود که در سال‌ها و دهه‌های بعد از آن پیامدهای آن آشکار شد. این دولت به علت خسارت‌های ناشی از جنگ و ضرورت بازسازی به جای تمرکز بر ظرفیت‌ها و قابلیت‌های بومی جهت توسعه، بیشتر با رویکرد اقتصاد بازار و خصوصی‌سازی دنبال توسعه کشور بودند. جنگ با دو کارکرد به اقتصاد ایران لطمه زد. اولاً فرصت هر نوع برنامه ریزی قابل پیش بینی را از مسئولان گرفت و ثانیاً هزینه بسیار سنگینی بر دوش دولت گذاشت. ویژگی اقتصادی این دوره (دوره جنگ) کنترل دولت بر بیشتر عملکردهای اقتصادی بود. ر دورانی که دولت‌ها به سمت آزادسازی حرکت می‌کردند؛ متورشدن بدنه دولت و تمرکز اقتصادی برای کشوری که از خسارات جنگ لطمات زیادی دیده بود به صرفه نبود. در واقع با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و محرز شدن حسن نیت ایران، نگاه بین‌المللی به سود ایران تغییر یافت و زمینه‌های توسعه روابط اقتصادی و لغو تحریم‌ها فراهم گردید. همچنین تغییر قانون اساسی و حذف پست نخست‌وزیری، اختیارات رئیس‌جمهور برای اجرای طرح‌های اقتصادی بلندپروازانه یا برنامه‌های توسعه‌ای مبتنی بر رویکردهای بین‌المللی سرمایه‌دارانه افزایش داد. سیاست تعدیل در ایران در دوره

اول ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی به اجرا درآمد. بعد از جنگ خزانه بانک مرکزی خالی شده بود و دولت ناچار بود برای اجرای سیاست های خود وام های کلان از صندوق بین المللی پول و بانک جهانی دریافت کند. کاهش نرخ تورم، افزایش تولید ملی و بهبود تراز پرداخت ها مهمترین اهداف دولت سازندگی بود که برای رسیدن به این اهداف سیاست های همچون کاهش ارزش پول ملی، کاهش کسری بودجه، کاهش یارانه ها، افزایش مالیات ها، خصوصی سازی، کنترل قیمت ها و کوچک کردن دولت به اجرا درآمد. اما بکارگیری سیاست نئولیبرالیستی «تعدیل ساختاری» یا «تعدیل اقتصادی» از ابتدای دوره سازندگی سبب شد که مسیر توسعه کشور در جهت دیگری قرار گیرد و نوسانات شدید بازار، تورم، نرخ رشد بیکاری، افزایش مهاجرت و تخلیه روستاها به سبب کاهش مسئولیت های اجتماعی - اقتصادی دولت عملاً وضعیت کشور را با نوعی بی ثباتی روبرو کرد و اتفاقاً بسیاری از پیامدها این سیاست ها نیز در حال حاضر بصورت های مختلف نمود عینی دارد. به نظر می رسد بکارگیری سیاست های نئولیبرالیستی در ایران با دو معضل عمده روبرو بود: اول این که بافت و فرهنگ و ساختار اقتصادی ایران که در دهه اول بشدت مبتنی بر نوعی اقتصاد دولتی متمرکز بود به یکباره نمی توانست آزادسازی اقتصادی به شیوه غربی را تحمل نماید و اساساً این آزادسازی نیز به جای تقویت بخش هایی نظیر تعاون یا نهادهای مردمی اساساً خصوصی سازی در حوزه های مختلف را تشدید نمود. در بُعد دوم و مهم تر اساساً سیاستمداران و دولتمردان وقت چندان درک و دید روشن و عمیقی از پیامدهای چنین سیاستی در ایران نداشتند و اساساً درصدد اجرا بودند تا دوراندیشی درباره پیامدها. نادیده شدن پیامدهای این سیاست ها باعث شد در طول اجرا و بعد از آن نوعی آشفتگی در بازار ارز، صادرات و فعالیت های اقتصادی بوجود آید که اساساً چنین آشفتگی هایی تا سالیان بعدی اجازه ظهور و بروز یک الگوی توسعه بومی را نمی داد. در واقع سیاست تعدیل ساختاری با غلبه خود بر تفکر و اندیشه سیاستمداران با نفی هرگونه الگوی توسعه بومی کشور را به سمت بحران های مختلف اقتصادی سوق داد؛ بحران هایی که به دولت های بعدی اجازه تفکر درباره یک الگوی توسعه بومی را نمی داد و راه دولت های بعدی هم پیگیری این سیاست ها بود.

پژوهش حاضر در پی پاسخ به سؤال ذیل است: سیاست تعدیل ساختاری در دوره

سازندگی بر شاخص‌های فلاکت اقتصادی: نرخ تورم و نرخ بیکاری چه تاثیری داشته است؟ در موضوع و مبحث تعدیل ساختاری پژوهش‌هایی صورت گرفته اغلب بر پیامدها و اثرات این سیاست‌ها متمرکز شده است، و از زوایای گوناگون این سیاست‌ها را بررسی کرده است. [اکبرزاده و همراهی (۱۳۹۷)] در پژوهشی با عنوان «دولت توسعه گرای هاشمی رفسنجانی و سیاست تعدیل اقتصادی» نتیجه گرفتند: در دوره دولت سازندگی با اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی، همه شاخص‌های اقتصادی طبق آن چه انتظار می‌رفت رخ نداد و وابستگی عمده اقتصاد ایران به نفت، افزایش حجم دولت و ناتوانی در رسیدن به اهداف تعیین شده در برنامه‌های توسعه، اعطای گزینشی یارانه‌ها، عدم اصالت این طرح‌ها و نداشتن مبنایی اسلامی ایرانی، نبود دیساخت‌های لازم برای اجرای این طرح‌ها، عوارضی چون رانت خواری، ثروتهای بادآورده، تورم، افزایش نقدینگی و افزایش شکاف طبقاتی را به همراه آورد که دستاوردهای مثبت این دوره را تحت الشعاع قرار داد. [گلستانی‌پور (۱۳۹۵)] در پژوهشی با عنوان «نگاهی به گذشته، عبرتی برای آینده: بررسی تاثیر برنامه‌های تعدیل ساختاری بر روی مسئله فقر در دولت سازندگی با تاکید بر دوره اول ریاست جمهوری (آقای هاشمی رفسنجانی)» نشان داد: برنامه‌های تعدیل ساختاری در دولت سازندگی نه تنها به هدف خود عدالت اجتماعی-اقتصادی نرسید بلکه به نابرابری‌های بیشتری نیز دامن زد. [ترابی و صفری (۱۳۸۹)] در پژوهشی با عنوان «بررسی اثر سیاست‌های تعدیل بر رشد اقتصادی ایران» نشان دادند: بررسی اثر سیاست‌های تعدیل بر رشد اقتصادی ایران و به کارگیری شاخص‌های مربوط به ایجاد تعادل در بخش داخلی و خارجی اقتصاد و اصلاح انگیزه‌ها و نهادهای اقتصادی نشان می‌دهد، سیاست‌های دولت جهت دستیابی به تعادل داخلی و رفع کسری بودجه اثر معنی‌داری بر رشد اقتصادی نداشته، در حالی که رشد صادرات غیر نفتی، نسبت سرمایه‌گذاری بخش خصوصی به تولید ناخالص داخلی و متغیر کیفی آزادسازی اقتصادی به صورت مثبت و معنی‌داری بر رشد اقتصادی موثر بوده‌اند. با توجه به نتایج حاصله و بزرگتر بودن کارایی سرمایه‌گذاری در بخش خصوصی نسبت به کارایی سرمایه‌گذاری بخش دولتی، ادامه روند خصوصی سازی در کشور مطلوب به نظر می‌آید و از آنجائی که ضرایب نرخ ارز واقعی و نرخ متوسط تعرفه وارداتی از اعتبار آماری کافی برخوردار نبوده‌اند، لذا مقدمات قراردادن سیاست‌های طرف عرضه و اصلاح ساختار

تولید قبل از اصلاح نرخ ارز و نیز به کارگیری ابزار تعرفه‌ای بر اساس راهبردی بلندمدت و به عنوان جزئی از سیاست‌های تعدیل اقتصادی تاکید می‌گردد. ضمن آنکه سیاست‌های مربوط به آزادسازی اقتصادی بایستی مقدم بر خصوصی سازی قرار گرفته و بسترهای لازم جهت افزایش انگیزه و مشارکت بخش خصوصی فراهم گردد. در پژوهش تیله (۲۰۱۳) با عنوان «اثرات سیاست‌های تعدیل ساختاری در بولیوی» نشان داد: فقر شهری به دنبال اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری در این کشور افزایش یافته است. در همین زمینه، افزایش حق بیمه کارگران نشان‌دهنده افزایش تفاوت در بازار کار شهری است. مجموعاً نتایج این سیاست‌ها در بولیوی نشان می‌دهد فقط روستائی و شهری بدنبال اجرای این سیاست‌ها افزایش یافته است.

روش این تحقیق کتابخانه‌ای-اسنادی است که در آن مجموعه اسناد، مقالات، کارهای پژوهشی و آمارهای مربوط به برنامه‌های توسعه اول و دوم یا عملکرد حوزه‌های مختلف مورد تحلیل قرار گرفته است. در واقع پژوهش حاضر درصدد مروری تحلیلی بر اسناد و آمارها و استخراج نتایج مربوط به پیامدها و سیاست‌های تعدیل ساختاری دوران سازندگی است؛ این تحقیق از نظر ادبیات مفهومی و نظری به دنبال بررسی کیفیت رابطه میان اقدامات عملی سیاست تعدیل ساختاری در دولت سازندگی و تأثیرات آن بر شاخص فلاکت مقطع زمانی است؛ تأثیرات این سیاست‌ها بر شاخص‌های فلاکت اقتصادی سنجیده شده است. نوآوری پژوهش حاضر این است که به استناد آمارهای رسمی اثرات سیاست تعدیل ساختاری در ابعاد مختلف به ویژه شاخص فلاکت را نشان می‌دهد. همچنین بر ابعاد گوناگون سیاست تعدیل ساختاری اجرا شده و پیامدهای مشهود آن در روابط اجتماعی-اقتصادی تاکید دارد. مرور بسیاری از پژوهش‌های مشابه نشان می‌دهد که اغلب این پژوهش‌ها به طور جامعه و از بُعد اقتصادی-اجتماعی سیاست‌های تعدیل ساختاری را مورد تحلیل قرار نداده‌اند. بر همین اساس، تحقیق حاضر درصدد است اثرات و پیامدهای سیاست تعدیل ساختاری در دوره سازندگی بر شاخص‌های فلاکت اقتصادی: نرخ بیکاری و نرخ تورم را مورد تحلیل قرار دهد.

سرمایه‌داری دموکراتیک بعد از جنگ جهانی دوم، هنگامی دستخوش نخستین بحران در اواخر دهه ۱۹۶۰ میلادی شد که تورم در سرتاسر دنیای غرب به سرعت روبه افزایش گذاشته و حفظ فرمول سیاسی - اقتصادی «سازش بین سرمایه و کار» که به منازعات محلی بعد از ویرانی‌های جنگ پایان بخشیده بود، در اثر کاهش رشد اقتصادی، دیگر داشت مشکل می‌گردید (البو، فنللی^۱، ۲۰۱۴: ۱۲). افزایش تورم در پایان سال ۱۹۷۹ هنگامی متوقف شد که پاول فولکر از سوی رئیس‌جمهور کارتر به حیث رئیس خزانه‌داری امریکا مقرر و بلافاصله نرخ سود را به طور بی‌سابقه‌ای افزایش داد. چیزی که میزان بیکاری را به بلندترین سطح ممکن بعد از دوران رکود بزرگ بالا برد. اما این سیاست سهمگین فولکر بعد از این که رونالد ریگان در سال ۱۹۸۴ برای بار دوم برنده انتخابات شد، متوقف گردید (براون^۲، ۲۰۱۶: ۳). ریگان از عواقب ناگوار سیاست تهاجمی کاهش تورم فولکر هراس داشت. مارگرت تاچر نیز که برای بار دوم در سال ۱۹۸۳ به حیث نخست وزیر بریتانیا انتخاب شده بود، به تاسی از سیاست‌های ایالات متحده امریکا و علی‌رغم میزان بالای بیکاری و رکود سریع روند صنعتی شدن در بریتانیا، یک سیاست پولی محدود را روی دست گرفت. هم در ایالات متحده و هم در بریتانیا، سیاست کاهش تورم با حملات مشخص دولت و کارفرمایان بر اتحادیه‌های کارگری که با پیروزی ریگان بر اتحادیه کنترل ترافیک هوایی و غلبه تاچر بر اتحادیه‌های کارگری از طریق شکست دادن اتحادیه ملی کارگران معدن - جامه عمل پوشیده بود - همراه بود. در سال‌های بعد در تمام کشورهای سرمایه‌داری، با وجود افزایش میزان بیکاری، نرخ تورم به طور مداوم کاهش یافته و در یک سطح خیلی پایین قرار گرفت (هاروی^۳، ۲۰۰۵: ۳۳). موازی با این وضعیت اتحادیه‌گرایی رو به زوال نهاده و دامنه اعتصابات در حدی برچیده شد. دوران نئولیبرال، با کنار گذاشته شدن عقلانیت اقتصادی به دست آمده از تجارب دوران بعد از جنگ جهانی دوم توسط دولت‌های انگلیس و ایالات متحده آغاز شد، عقلانیتی که باور داشت بیکاری نه تنها سبب تضعیف حمایت سیاسی دولت‌ها که باعث کاهش حمایت از نظام سرمایه‌داری دموکراتیک نیز می‌گردد. تجاربی را که ریگان و تاچر بالای رای‌دهندگان خویش عملی کردند، مورد توجه فوق‌العاده سیاست‌گذاران در سرتاسر جهان قرار گرفت. در واقع، بحران سرمایه‌داری طی سه دهه گذشته، همراه با کاهش نرخ سود سرمایه، و شرایط غیررقابتی بعد از فروپاشی شوروی

در مقیاس جهانی، نخبگان سرمایه‌داری را به فکر احیای لیبرالیسم اقتصادی و رهاکردن سیاست‌های کینزی انداخت (مرسیل، مورفی^۵، ۲۰۱۵: ۲۲؛ اودنل^۶، ۲۰۱۸: ۱۰۳۱).

«نئو» به معنای جدید و به مفهوم بازگشت دوباره به لیبرالیسم اقتصادی ماقبل کینز است. نئولیبرال‌ها معتقدند که اصول لیبرالیسم از سرمایه‌داری انفکاک نمی‌پذیرد و بازار آزاد لازمه آزادی است. در این نگاه، دخالت دولت در اقتصاد و عدالت توزیعی، مغایر با اصول لیبرالیسم شمرده می‌شود (بوتکه، لوتر^۷، ۲۰۰۹: ۱۳). نئولیبرال‌ها دارای اصول اساسی ذیل هستند:

۱- قانون بازار: نئولیبرالیسم بر اهمیت روابط قراردادی در بازار تاکید دارد چرا که برای مبادله مبتنی بر بازار به عنوان «یک نظام اخلاقی که به خودی خود می‌تواند راهنمای همه کنش‌های انسان باشد و جایگزین تمام باورهای اخلاقی پیشین شود» ارزش قایل است.

۲- قطع هزینه‌های عمومی برای خدمات اجتماعی مانند آموزش و مراقبت‌های بهداشتی: کاهش دادن خالص مقرری برای فقرا و حتی نگهداری جاده‌ها، پل‌ها، عرضه آب و... به نام کاهش نقش دولت. البته آن‌ها مخالف یارانه‌ها و معافیت‌های مالیاتی دولت برای شرکت‌ها نیستند.

۳- مقررات‌زدایی: کنار گذاشتن آن دسته از مقررات دولتی که سود را کاهش می‌دهد شامل قوانین ایمنی و حفاظتی در محیط کار.

۴- خصوصی‌سازی: فروش شرکت‌های دولتی، کالاها و خدمات به سرمایه‌گذاران خصوصی. این شامل بانک‌ها، صنایع کلیدی، راه‌آهن، عوارض بزرگراه‌ها، برق، مدارس، بیمارستان‌ها و حتی آب آشامیدنی نیز می‌گردد.

۵- حذف مفهوم «نفع عمومی» یا «اجتماع» و جایگزینی آن با «مسئولیت فردی»: اعمال فشار بر فقیرترین مردم در یک جامعه برای یافتن راهی توسط خودشان برای تامین مراقبت بهداشتی، آموزش و امنیت اجتماعی و سایر نیازهای اجتماعی‌شان و سپس مقصر دانستن آن‌ها در صورت شکست و معرفی آن‌ها به عنوان ناکارآمد. نئولیبرالیسم معتقد است با به حداکثر رساندن دامنه دستاوردهای ناشی از معاملات مبتنی بر بازار و افزایش تعداد این معاملات، خیر اجتماع به حداکثر خواهد رسید و می‌کوشد که تمام کنش‌های انباشت، نگهداری، انتقال و تحلیل برای هدایت تصمیمات در بازار جهانی است (کورتویز^۸، ۲۰۱۰: ۲۳؛ فالبروک^۹، ۲۰۰۶: ۲؛ هارتویچ^{۱۰}، ۲۰۰۹: ۲۰).

دیوید هاروی با نقدی از بیرون، نئولیبرال‌سازی را یک پروژه خیالی برای تحقق یک طرح نظری برای سازماندهی دوباره سرمایه‌داری بین‌المللی یا پروژه‌ای سیاسی برای برقراری مجدد شرایط انباشت سرمایه و احیای قدرت نخبگان اقتصادی تعبیر می‌کند. از سوی دیگر وی اعتقاد دارد نئولیبرال‌سازی می‌توانسته برای احیای قدرت طبقاتی بوده باشد، ولی لزوماً به معنای احیای قدرت اقتصادی همان مردم نبوده است (مان، مک‌نایت^۱، ۲۰۱۰: ۴۰). هاروی عقیده دارد نئولیبرال‌سازی با مالی‌سازی همه‌چیز حتی دولت، آن را بر زندگی روزانه تحمیل و تشدید کرد و بی‌ثباتی پرشتابی را نیز وارد روابط مبادله جهانی ساخت. به همین دلیل است که حمایت از نهادهای مالی و انسجام نظام مالی، دغدغه اصلی همه دولت‌های نئولیبرال شده است (رافر^۱، ۲۰۱۱: ۴۲). استیگلیتز نیز معتقد است: سیاست‌های نئولیبرالی مشخصاً به این خاطر تدوین می‌شوند تا درآمد بیشتری در اختیار ثروتمندان قرار بگیرد و این پی‌آمد هم نتیجه کاهش از میزان مالیات‌ها و از میزان مزد پرداختی می‌باشد. تئوری و توجیه ایدئولوژیک این سیاست‌ها هم این است که در آمد بیشتر برای ثروتمندان و سود بیشتر برای سرمایه‌میزان سرمایه‌گذاری را بیشتر می‌کند و تخصیص منابع را بهینه می‌نماید و در نتیجه، برای همگان اشتغال و رفاه به دنبال می‌آورد (وایت‌هید، کراشاو^{۱۲}، ۲۰۱۴: ۲۰). در واقعیت اما، همان‌گونه که قابل پیش‌نگری بود نتیجه این می‌شود که پول بیشتر برای ثروتمندان موجب رشد بادکنکی بازار سهام می‌شود. برای اقلیتی ثروتهای باورنکردنی کاغذی ایجاد می‌شود و سراز بحران‌های مالی در می‌آورد که در این همایش در باره شان سخن زیاد گفته خواهد شد (وایت‌هید، کراشاو، ۲۰۱۴: ۲۰).

سیاست تعدیل ساختاری

هنگامی که رکود سالهای پایانی دهه‌های ۷۰ و ۱۹۶۰ مانع نفوذ مازاد سرمایه‌های بین‌المللی به روزنه‌های سودآور شد؛ برای جلوگیری از راکد ماندن بیش از اندازه این سرمایه‌ها که وخامت بحران را تشدید می‌کرد دو راهکار اصلی مورد استفاده کارگران سرمایه جهانی و نهادهای تحت تسلط‌شان قرار گرفت. در راهکار اول با شناور شدن نرخ ارز راه‌گزینی برای این سرمایه‌ها در سفته‌بازی و احتکار فراهم شد و در ترفند دوم وام‌دهی بانک‌های بین‌المللی به کشورهای توسعه‌نیافته که رؤیای توسعه‌ای متکی به کمک سرمایه‌های جهانی را در ذهن می‌پروراندند در مرکز توجه قرار گرفت. اگرچه این وام‌دهی روندی بسیار افراطی داشت. اما

نهادهای جهانی سرمایه‌داری و در رأس آنها صندوق بین‌المللی پول - که این روند را برای مدیریت بحران نظام سرمایه‌داری مفید و سودمند می‌دید - هیچ اقدامی برای جلوگیری از این استقراض‌ها به عمل نیاوردند. پس از آن نیز که زیاده‌روی‌های غیرعقلانی در وام‌دهی و وام‌ستانی یک‌بار دیگر جهان سرمایه‌داری را به واسطه بحران بدهی‌ها در لبه پرتگاه قرار داد، صندوق بین‌المللی پول وظیفه مدیریت بحران و تضمین سرمایه‌ها و وام‌های بین‌المللی را بر عهده گرفت و با سلاح سیاست‌های تعدیل کلان اقتصادی، از یک سو به یاری بانک‌ها و سرمایه‌های بین‌المللی شتافت و از سوی دیگر در کنار سیاست‌های تعدیل ساختاری بانک جهانی (همچون آزادسازی نقل و انتقال سرمایه در سطح جهانی، قبول نرخ‌های مبادله ارزی شناور، خصوصی‌سازی و ...) بخشی از سیاست عقلانی سرمایه‌سالاری جهانی را تشکیل داد که نه تنها بازار و میدان لازم برای سرمایه‌گذاری‌های مالی سوداگران مالی را فراهم می‌کرد بلکه با ارائه نقشی فراتر، ابزارهای کنترل دوباره غرب بر جهان توسعه‌نیافته و کمپرادوریزه کردن دوباره کشورهای پیرامونی را از طریق تعدیل ساختاری در زیر پرچم گروه هفت و ایالات متحده (و برای حفظ رهبری آنها) فراهم می‌کرد (بیرج، ویخنکو^{۱۳}، ۲۰۱۰: ۲۰).

تلفیقی از سیاست‌های تعدیل ساختاری و سیاست‌های تعدیل کلان اقتصادی که به ترتیب از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول توصیه می‌شوند، سیاست‌های تعدیل اقتصادی را شکل می‌دهند. نهادهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در ازاء پذیرش سیاست‌های آنها از سوی دولت‌ها، به پرداخت وام و کمک به این دولت‌ها با شرایط و نرخ‌های بهره گوناگون اقدام می‌کنند. برنامه‌های تعدیل اقتصادی از کاربرد الگوی نئوکلاسیک در دانش توسعه و همچنین از مکتب اقتصاد پولی شیکاگو، سرچشمه گرفته‌اند. الگوی نئوکلاسیک اقتصاد، نظریه مسلط در اقتصاد رایج سرمایه‌داری است. فردگرایی افراطی، باور به کارائی بازار و مکانیزم‌ها قیمت‌ها، آزادی نقل و انتقال سرمایه، آزادسازی تجارت، تأکید بر خصوصی‌سازی اقتصاد، عدم مداخله دولت در اقتصاد (به‌جز در موارد عملکرد ناقص بازار)، مؤلفه‌های اصلی این الگو را تشکیل می‌دهند؛ همین مؤلفه‌ها است که اجزاء سیاست‌های تعدیل ساختاری را به‌عنوان یک وجه از سیاست‌های تعدیل اقتصادی شامل می‌شود (دامنیل، لوی^{۱۴}، ۲۰۱۱: ۳۴). این موارد را در ذیل آن سیاست‌ها به‌گونه ذیل می‌توان فهرست کرد:

الف - برقراری تجارت آزاد، از میان برداشت تعرفه‌ها و محدودیت‌های واردات.

ب - باز گذاشتن درهای اقتصاد به روی سرمایه‌گذاری‌های خارجی، رفع محدودیت‌های دولتی در مورد سرمایه‌گذاری خارجی، باز گذاشتن دست سرمایه‌گذاران خارجی و ...

ج - خصوصی‌سازی مؤسسات دولتی و تنظیم مقررات به این منظور که تخصیص منابع به‌جای دولت به‌وسیله بازار صورت گیرد (به‌وسیله افزایش دادن قیمت‌ها به سطح قیمت‌های بازار و حذف کنترل قیمت‌ها و نظام جیره‌بندی، حذف یارانه، تعطیل کردن بنگاه‌هایی که کالاهای خدماتشان سودآوری ندارد، کاهش دادن کارکنان اضافی، کاستن قوانین دولتی نظیر قانون حداقل دستمزدها و ...)

د - کاهش دخالت دولت در نظام مالی، (کاستن محدودیت‌هایی که دولت به بانک‌ها تحمیل می‌کند، حذف یا از بین بردن اقداماتی که اعتبارات را به حوزه‌ها یا بخش‌های خاصی از اقتصاد سوق می‌دهد و ...)

هـ - تغییر در نظام مالیاتی (کاستن یا حذف مالیات کالاهای صادراتی، گسترش مبنای مالیاتی و کاستن میزان مالیات‌ها)

سیاست‌های تعدیل کلان اقتصادی نیز دربرگیرنده یک سلسله سیاست‌های سختگیرانه انقباضی مبتنی بر نظریه اصحاب پول است. این سیاست‌ها با اعتقاد به درمان کسری تراز پرداخت‌ها و تورم از طریق کاهش تقاضای داخلی یعنی مهار رشد عرضه پول، بر سیاست‌هایی همچون کاهش مخارج دولتی، افزایش مالیات‌ها، کاهش رسمی ارزش پول ملی و افزایش نرخ‌های حقیقی بهره تأکید می‌کنند. اجزاء این برنامه‌ها شامل این موارد هستند:

۱. مقابله با کسری بودجه از طریق سیاست‌های انقباضی مالی (کاهش مخارج دولت، افزایش مالیات‌ها و ...)

۲. عدم استقراض دولت از سیستم بانکی داخلی برای کاهش دادن کسری بودجه

۳. افزایش نرخ‌های بهره

۴. کاهش رسمی ارزش پول ملی (دامنیل، لوی، ۲۰۱۱: ۳۴؛ لیز، ۲۰۰۳: ۳۴).

شاخص فلاکت

در دهه ۷۰ میلادی آرتور^{۱۶} اوکان با این پیش فرض که افزایش نرخ بیکاری و تورم

باعث ایجاد هزینه‌های سیاسی و اجتماعی می‌شود نشانگر اقتصادی تحت عنوان «شاخص فلاکت»^{۱۷} که از مجموع نرخ تورم و بیکار بدست می‌آید را تعریف نمود. در سال‌های بعد اقتصاددانانی نظیر روبرت بارو^{۱۸}، استیو هنک^{۱۹}، کارستن هیوک^{۲۰} و هینز ولس^{۲۱} با اضافه کردن متغیرهایی نظیر نرخ تولید ناخالص داخلی، نرخ رشد تولید ناخالص داخلی سرانه، نرخ بهره و نرخ تورم مسکن تغییراتی در نحوه محاسبه این شاخص ایجاد کردند. از آنجائی که با افزایش شاخص فلاکت، رفاه جامعه به طور مستقیم تحت تأثیر قرار می‌گیرد یکی از مهم‌ترین معیارهای سنجش عملکرد دولت‌ها و بقای آنان میزان موفقیت در کاهش و ثبات در این شاخص است. از نمونه‌های تجربی در این زمینه اقدامات دولت ریگان و شعار اصلاحات اقتصادی با محوریت کاهش تورم بود که توانست جیمی کارتر را کنار زند. ریگان با رویکرد تعدیل ساختاری توانست تورم را کنترل یا ثابت نگه دارد و موجب رشد اقتصادی از طریق افزایش اشتغال شد. بررسی وضعیت ایران در چند سال اخیر تصویری روشن از شاخص فلاکت را نشان می‌دهد: در سال ۲۰۱۱ به علت هدفمندکردن یارانه‌ها و اصلاح قیمت حامل‌های انرژی اندازه تورم به ۲۰٫۶۲ رسید. در سال‌های بعد با تشدید تحریم‌ها از یک سو و انجام سیاست‌های تورم‌زا نظیر مسکن مهر از سوی دیگر تا سال ۲۰۱۳ به ۳۹٫۲۶ درصد ادامه پیدا کرد. نرخ بیکاری در سال ۲۰۱۱ معادل ۱۳٫۳۰ درصد بود که در سال ۲۰۱۳ به ۱۲٫۸۹ درصد کاهش یافت. براساس محاسبه شاخص فلاکت اوکان، شاخص فلاکت ایران در سال ۲۰۱۱ معادل ۳۳٫۹۲ بود که در سال ۲۰۱۳ به ۵۲٫۱۵ رسید که نشان‌گر بدتر شدن وضعیت رفاهی خانوارها، کاهش قدرت خرید و عملاً کوچ شدن سفره‌های خانوارها است (نوری کوچی، ۱۳۹۷: ۱۱۶-۱۲۱). بنظر می‌رسد شاخص فلاکت با دو مؤلفه نرخ بیکاری و نرخ تورم در سیاست‌های مختلف دولت‌های بعد از انقلاب به خوبی نشان می‌دهد که سیاست‌های اقتصادی دولت به کدام سو می‌رود و عملاً این سیاست‌ها اثربخش بوده است یا خیر.

ادیات مفهومی و نظری

در پژوهش حاضر تعدیل ساختاری به در دو قالب دیده شده است که شامل آزادسازی اقتصادی و آزادسازی قیمت‌ها بود؛ این تحول تأثیرات مختلفی بر اقتصاد گذاشت؛ از جمله

افزایش تورم و نرخ بیکاری. بنابراین بدنه تعدیل ساختاری در پژوهش حاضر بر آزادسازی قیمت‌ها و اقتصاد تاکید دارد. مفهوم شاخص فلاکت هم از مجموع نرخ تورم و نرخ بیکاری محاسبه می‌شود.

تعدیل ساختاری در ایران

سیاست‌های اقتصادی اجرا شده پس از پیروزی انقلاب اسلامی را می‌توان در چارچوب برنامه‌های توسعه کشور ارزیابی نمود. در این زمینه بایستی دو دوره اصلی را از یکدیگر متمایز کرد: دهه نخست انقلاب، دهه بی‌برنامه‌بودن و روزمرگی در اغلب سیاست‌های اقتصادی و مواجهه با بحران‌ها و تنش‌های داخلی و خارجی ناشی از تغییر رژیم، عدم تثبیت دولت، جنگ تحمیلی و تحریم‌های اقتصادی بود. مجموعه این عوامل، امکان اجرای برنامه‌های مؤثر جهت توسعه کشور را سلب نمود. نقش فراگیر و متورم دولت در عرصه اقتصاد، ناکارایی مدیریتی و ائتلاف شدید منابع اقتصادی، رشد بی‌رویه جمعیت و برنامه‌های تشویقی و حمایتی دولت از افزایش باروری، گسترش برنامه‌های حمایتی دولت در قالب یارانه، پرداخت‌های انتقالی و نظام قیمت‌گذاری، تثبیت نرخ ارز، فرار سرمایه، مشخصه‌های بارز دهه اول انقلاب بود. تنگناهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ناشی از جنگ و تحریم‌های اقتصادی، خاتمه جنگ و نیاز شدید به بازسازی کشور، گسترده‌تر شدن ابعاد مسائل اجتماعی و فرهنگی متعاقب افزایش جمعیت کشور، رکود اقتصادی، تورم (افزایش نرخ تورم در سال ۱۳۶۷ به ۲۹/۱ درصد)، بیکاری (در سال ۱۳۶۷ به ۱۵/۹ درصد)، کسری بودجه شدید و کاهش شدید منابع اقتصادی متعاقب هشت سال جنگ تحمیلی، سیاست‌گذاران را ناگزیر از تدوین اولین برنامه توسعه کشور (۷۲-۱۳۶۸) نمود؛ در آغاز دولت سازندگی، برنامه توسعه اقتصادی اول به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده بود که تناسبی با برنامه‌های تعدیل اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نداشت. در سال‌های ۶۸ و ۶۹، با دیدار نمایندگان صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی با کارشناسان اقتصادی دولت سازندگی، تصمیم به اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی گرفته شد و برنامه تعدیل اقتصادی، در سال ۱۳۶۹، به‌صورت یک برنامه جایگزین در برابر برنامه توسعه اول مطرح و اجرایی شد و عملاً برنامه توسعه اول کنار گذاشته شد (اکبرزاده، همراهی، ۱۳۹۷: ۸-۱۲).

برنامه تعدیل اقتصادی قرار بود کماکان طی برنامه پنج‌ساله دوم نیز به اجرا درآید؛ اما چندین عامل این برنامه را در بهار سال ۱۳۷۴ متوقف کرد. به‌صورت کلی، مهم‌ترین مواردی را که کارشناسان به‌عنوان دلایل توقف سیاست‌های تعدیل اقتصادی بیان می‌کنند عبارت‌اند از: افت شدید رشد اقتصادی، تورم سرسام‌آور، از کنترل خارج شدن نرخ ارز، فشار بدهی‌های خارجی و بی‌ثباتی اقتصادی. نکته درخور توجه این است که سیاست‌های تعدیل ساختار هیچ‌گاه به‌صورت کامل از ایران رخت برن بست و دولت‌ها کم‌وبیش چشم‌امیدی به این سیاست‌ها برای دستیابی به توسعه بر اساس الگوی غربی داشته‌اند. همان‌طور که اسناد صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نشان می‌دهد، مهم‌ترین هدف این برنامه، حل و فصل بحران بدهی‌هاست. هم‌چنین می‌توان از رشد اقتصادی و مهار تورم نیز به‌عنوان اهداف دیگر این برنامه نام برد (مومنی، ۱۳۷۰).

به‌طور مشخص می‌توان به سیاست‌های ذیل به‌عنوان مهم‌ترین سیاست‌های اجرایی برنامه تعدیل ساختار نام برد: ۱. کاهش نقش دولت ۲. کاهش ارزش پول ملی ۳. آزادسازی تجاری و رفع موانع واردات ۴. خصوصی‌سازی بنگاه‌ها ۵. آزادی ورود و خروج سرمایه ۶. انجام اصلاحات نهادی ۷. مساعدت دولت در زمینه صادرات به‌ویژه مواد خام، تولیدات اولیه و صادرات سنتی ۸. پذیرش اصل رقابت در عرصه اقتصاد ۹. دریافت وام‌های کلان از مؤسسات بین‌المللی و... نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد این است که اجرای این سیاست‌ها به‌صورت شوک یا به‌اصطلاح «شوکرمانی» انجام می‌گرفت، به‌طوری که اصلاحات و تغییرات سریعی در سیاست‌های کلان اقتصادی؛ مانند سیاست‌های کاهش عرضه پول، کاهش کسری بودجه، کاهش ارزش پول ملی و... رخ می‌دهد. همین امر به بحرانی‌شدن اقتصادهایی که سیاست‌های تعدیل ساختار را برای دستیابی به توسعه پایدار اتخاذ کرده بودند دامن می‌زد و آن‌ها نیز به امید گذر از این بحران کوتاه‌مدت و دستیابی به رشدهای با نرخ بالا این وضعیت را تحمل می‌کردند (احمدی، مهرگان، ۱۳۸۴).

اصلاحات و اقدامات اقتصادی دولت سازندگی

با مراجعه به برنامه توسعه اول و دوم جمهوری اسلامی ایران و لوايح مربوط به آن به روشنی می‌توان دریافت که دولت سازندگی در ۱۶ مورد اقدام به اصلاحات اقتصادی منطبق

بر سیاست تعدیل ساختاری به شرح ذیل نموده است:

۱- آزادسازی اقتصادی: شامل کاهش نقش دولت در اقتصاد، جذب سرمایه‌های سرگردان بخش خصوصی، سرمایه‌های خارجی، نیروهای متخصص و سرمایه‌های ایرانیان خارج از کشور در روند تولید از طریق تضمین‌های سرمایه‌گذاری توسط دولت و بانک‌ها، آزادسازی فعالیت بخش خصوصی در قسمت‌هایی که تا این زمان از فعالیت در آنها منع شدند نظیر معادن بزرگ و صنایع سنگین، و لغو برخی انحصارات دولت که تولیدات آنها به دلیل عدم وجود رقابت، دچار افت کیفیت و قیمت بالا بودند.

۲- اصلاح ساختار اقتصاد دولتی: یعنی خصوصی سازی شرکت های مصرف کننده سرمایه دولت که دارای حجم زیاد نیروی انسانی و مدیریت ضعیف یا بازدهی ناچیز بودند.

۳- اصلاح ساختار اداری و خدماتی مالی و بانکی: گویا دولت سازندگی از نظارت و کنترل شدید دولت بر فعالیت بانک‌ها که پس از ملی شدن بانک‌ها اعمال می شد خشنود نبود، زیرا از آنجا که بانک‌ها بزرگترین سرمایه‌گذاران بخش صنعت و غیر آن می‌باشند، نظارت ضابطه‌مند دولت بر آنها مانع فعالیت کامل این بخش در اقتصاد کشور خواهد شد. لذا دولت اقدام به ضابطه‌زدایی از این بخش نموده و به علاوه اجازه داد تا بانک‌ها حساب‌های در گردش خارجی را در شعبات داخلی و خارجی باز نموده و به آن حساب‌ها بهره تعلق گیرد. به علاوه مشتریان می‌توانستند پول خود را بدون مجوز و اطلاع قبلی به ریال و یا سایر ارزها به بانک‌های خارجی منتقل نمایند.

۴- فعال سازی و بازسازی بازار بورس تهران با هدف افزایش سرمایه گذاری مالی بخش خصوصی در بازسازی کشور، از طریق اصلاح مالیاتی، اصلاح قانون تجارت، عرضه سهام شرکت های سود ده دولتی در بورس، فروش سهام واحدهای مختلف به صورت اوراق قرضه و اوراق بهادار، عرضه سهام صنایع و معادن و غیره.

۵- دریافت قرضه خارجی.

۶- ایجاد مناطق آزاد تجاری در نقاط مختلف کشور: از آنجا که سرمایه گذاران خارجی به سرمایه گذاری در این مناطق علاقه بیشتری دارند، چند بندر آزاد تجاری در خلیج فارس و دریای مازندران و مناطقی در شرق و جنوب شرقی کشور به عنوان مناطق آزاد اعلام گردید. ویژگی های این مناطق معافیت بر درآمد، معافیت گمرکی، اعطای یارانه برای خدمات

رفاهی و حمل و نقل، ارزان بودن انرژی، امکان دسترسی آسان به بازارهای افغانستان، پاکستان، آسیای میانه، قفقاز و کشورهای حوزه خلیج فارس بود.

۷- کاهش ارزش ریال: دولت که تا این زمان به دلیل شرایط جنگی، نرخ ارز را به صورت کنترل شده پایین نگه داشته بود، از این پس با هدف اصلاح تدریجی (نه ناگهانی) پولی، ارزش سه نرخ رقابتی (برای معاملات بخش تولیدی)، رسمی (نرخ کنترل شده دولتی برای محصولات کشاورزی و ضروری) و شناور (برای تجارت و خدمات) را اعلام کرد. هدف دولت تثبیت نرخ ریال در پایان برنامه اقتصادی و تبدیل به ارز تک نرخ بود. اعتقاد دولت این بود که اگر ریال دارای نرخ کاذب بیش از قیمت واقعی خود باشد، کشورهای دیگر از پذیرش آن و یا مبادله اش با ارزش های دیگر خودداری می کنند.

۸- کاهش تدریجی یارانه ها: اگر چه جامعه آمادگی حذف یارانه ها را نداشت اما دولت در صدد بود آن را تدریجاً کاهش دهد.

۹- برگرداندن متخصصین و سرمایه های ایران: این پدیده سبب می شد اولاً از آن سرمایه ها استفاده گردد و ثانیاً در صورت ورود آنها، سرمایه گذاران خارجی نیز احساس امنیت بیشتری بنمایند.

۱۰- آزادسازی قیمت ها.

۱۱- آزادسازی تجارت خارجی و جهت دهی آن به سوی بخش خصوصی که شامل اقداماتی نظیر کاهش محدودیت های واردات کالا که سبب افزایش رقابت با تولید کنندگان داخلی و در نتیجه افزایش قابلیت تولیدی و بهبود کیفیت کالاهای داخلی می گردید می شد. تشویق صادرات از طرق مختلف نظیر تأسیس بانک جدید توسعه صادرات به منظور ارائه خدمات به خریداران خارجی محصولات ایران، تأکید بر صادرات غیرنفتی خصوصاً کالاهای سنتی ایران (پسته، فرش، خاویار)، حمایت از صنایعی که بتوانند محصولات خود را صادر کنند، تثبیت نرخ ارزش برای صنعتگران و تشویق به مشارکت پیمانکاران ایرانی در مناقصه های بین المللی و ...

۱۲- توسعه همکاری ایران با سازمان های اقتصادی بین المللی نظیر تقاضای عضویت در گات (موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت)، افزایش سهمیه ایران در صندوق بین المللی پول و در نتیجه تأثیرگذاری در رأی گیری و تصمیمات این صندوق.

۱۳- فعال سازی بخش معادن از طریق عرضه سهام معادن و صنایع وابسته به آنها در بازار بورس (به جز معادن استراتژیک)، افزایش محدودیت زمانی استخراج معادن از ۶ سال به ۱۵ سال و پرداخت یارانه برای استخراج معادن.

۱۴- خصوصی سازی صنایع سنگین نظیر خودروسازی، تولید فولاد، آلومینیوم و مس، کشتیرانی، تولید برق و نیرو، پتروشیمی، راه آهن، پالایشگاه، فرودگاه ها و بندر، هواپیمایی، شیلات و اسان کردن صدور موافقت نامه های اصولی.

۱۵- نظام مالیاتی: در این مقطع به خلاف برنامه های آزادسازی اقتصادی در کشورهای غربی، کاهش مالیات به منظور تشویق به سرمایه گذاری صورت نگرفت، بلکه نقش مالیات در درآمدهای دولت افزایش یافت و از ۲۸ درصد درآمدهای دولت به ۴۰ درصد رسید. دولت با این کار در صدد کاهش استفاده از ذخایر داخلی در امور بازسازی بود. البته دولت بعدها معافیت هایی برای مستخدمین دولت و بخش خصوصی ایجاد کرد.

۱۶- تشویق سرمایه گذاری های خارجی در اقتصاد داخلی: به دلیل کمبود سرمایه داخلی و فقدان فناوری مناسب، محدودیت های اعمال شده بر سرمایه گذاری خارجی، خصوصاً در حوزه های سرمایه بر و نیازمند به فناوری مدرن کاهش یافت و سقف سرمایه گذاری خارجی در پروژه های مشترک از ۳۵ درصد به ۴۹ درصد کل پروژه افزایش یافت. به علاوه انتقال نامحدود سرمایه و بهره حاصله از سرمایه گذاری به خارج، بلامانع اعلام شد و سرمایه گذاران خارجی از مساعدت های قانونی و حقوقی برابر با سرمایه گذاران داخلی برخوردار گردیدند و دولت برای تشویق بیشتر، از این سرمایه گذاری ها حمایت می کرد.

یافته ها

پیامدهای سیاست تعدیل ساختاری در ایران

در ابعاد آماری می توان به افزایش نرخ رشد اقتصادی از ۳ درصد در نرخ رشد متوسط سالیانه به ۸ درصد برنامه پنج ساله اول، کاهش نرخ رشد جمعیت از ۲/۳ به ۱/۸ درصد، افزایش توانایی تأمین هزینه ها از ۴۹ درصد به ۸۷ درصد، کاهش قرضه دولت از سیستم بانکی از ۴۷ درصد مخارج دولت به ۱۲ درصد، کاهش هزینه های جاری دولت از ۸۰ درصد به ۶۸ درصد، افزایش هزینه های توسعه کشور از ۱۹ درصد به ۳۱ درصد، افزایش

سطح تولید کشاورزی و در نتیجه افزایش صادرات غیر نفتی از سه میلیارد دلار به چهار میلیارد دلار، کاهش کسری بودجه از ۷^۲ میلیارد دلار به ۷۵۶ میلیون دلار و... اشاره نموده و در ابعاد عینی باید از ایجاد زیرساخت های توسعه اقتصادی، صنعتی و کشاورزی نظیر ده‌ها پروژه سد، نیروگاه، پتروشیمی، پالایشگاه، بندر، راه های هوایی، زمینی و دریایی و غیره نام برد. تجارب متعدد توسعه ای کشورها نشان می دهد الزاما رشد اقتصادی نمی تواند عدالت اجتماعی-اقتصادی را بهبود بخشد و به ویژه در اقتصادهای نفتی نظیر ایران، عمده رشد اقتصادی از طریق صادرات نفتی و تزریق پول آن به بخش های اقتصادی مهم صورت می گیرد بر همین اساس یکی از دلایل توسعه نیافتگی اقتصادها نفتی نحوه استفاده از پول های نفتی است و بسیاری از این منابع تزریق شده از نفت یا صرف کارها نامولد شده یا اساسا به بخش هایی وارد می شود که موجبات ایجاد تورم می شود. در اقتصاد ایران نیز همین وضعیت حاکم شد به رغم برخی آمارهای موفق رشد اقتصادی اما سیاست تعدیل اقتصادی پیامدهای منفی برجای گذاشت بسیاری از آنها همچنان تداوم دارند. به برخی از مهم ترین این پیامدها اشاره می شود:

۱- افزایش تورم: در سال اول ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی که با اتمام جنگ ۸ ساله آغاز شد، نرخ تورم تا حدود ۱۷ درصد پایین آمد. نرخ تورم بلافاصله در سال ۱۳۶۹ به ۹ درصد رسید تا دولت سازندگی نیز افتخار حصول نرخ تورم تک رقمی را به دست آورد. اما تورم در قالب یک سیر صعودی به بیش از ۴۹ درصد در سال ۱۳۷۴ رسید تا دولت سازندگی «بیشترین نرخ تورم اقتصاد ایران» را برای خود ثبت کند. با آغاز سیاست های تثبیت اقتصادی و توقف اصلاح ساختار قیمت ها که تحت فشار منتقدان محافظه کار آن روز و اصولگرای امروز صورت گرفت، نرخ تورم در سال ۱۳۷۵ به حدود ۲۳ درصد کاهش یافت. شاخص مصرف کننده که (بر مبنای سال ۱۳۶۱) در سال ۱۳۶۵ حدود ۱۵۳/۹ بود در سال ۱۳۶۸ و در اولین جهش خصوصی سازی به ۲۸۶/۴ بالغ گردید. این رقم در سال ۱۳۶۹ به ۳۵۰/۱ در سال ۱۳۷۰ به ۴۴۸/۵ و در سال ۱۳۷۱ به رقم ۵۸۲/۸ رسید. یعنی نسبت به سال ۱۳۶۱ حدود ۴۸۰ درصد افزایش در شاخص و لذا به طور متوسط سالیانه ۴۸ درصد افزایش در قیمت مصرفی مردم وجود داشته است. جالب توجه است که رقم ۵۸۲/۸ در اسفند سال ۱۳۷۲ به رقم ۸۸۹/۵ بالغ گردید. ضمنا نرخ تورم اعلام شده رسمی برای سال

۷۳ حدود ۳۵/۲ و برای سال ۷۴ حدود ۴۹/۴ می باشد. تورم حداقل باعث کاهش قدرت خرید مردم و فشار شدید روی قشر «حقوق ثابت» می گردد. باز دولت برای مقابله با تورم در سال بعد مبادرت به افزایش حقوقها نمود و خود آن سیاست نیز تورمزاوی خاص خود را به همراه داشت (مرکز آمار ایران، ۱۳۷۶؛ سازمان برنامه بودجه، ۱۳۷۰-۱۳۷۵). میانگین نرخ تورم از سال ۶۸ تا ۷۵ در دولت های پنجم و ششم ۲۵,۳ درصد بوده است. در این مقطع رشد اقتصادی کشور دارای میانگین ۵,۵ درصدی و نرخ بیکاری نیز ۹,۱ درصد بوده است. با احتساب نرخ بیکاری متوسط که ۹/۱ درصد بود می توان گفت در سال ۷۴ نرخ فلاکت ۵۸ درصد بود در حالی که نرخ تورم سال ۷۳ همانطور که ذکر گردید ۳۵/۲ درصد بد که با این حساب شاخص فلاکت سال ۷۳ نیز معادل ۴۴ درصد است.

جدول ۱- محاسبه شاخص فلاکت اوکان در دولت سازندگی (پنجم و ششم) براساس نرخ متوسط بیکاری

سال	۱۳۶۸	۱۳۶۹	۱۳۷۰	۱۳۷۱	۱۳۷۲	۱۳۷۳	۱۳۷۴	۱۳۷۵
نرخ تورم	۱۷/۴	۹	۲۰/۷	۲۴/۴	۲۲/۹	۳۵/۲	۴۹/۴	۲۳/۲
نرخ متوسط بیکاری	۹/۱	۹/۱	۹/۱	۹/۱	۹/۱	۹/۱	۹/۱	۹/۱
شاخص فلاکت	۲۶/۵	۱۸/۱	۲۹/۸	۳۳/۵	۳۲	۴۴/۳	۵۸/۵	۳۲/۳

۲- افزایش نرخ ارز: در دوره هاشمی رفسنجانی در سال ۶۹ سیاست ارزی و بازرگانی کشور در راستای سیاست تعدیل اقتصادی برای دستیابی به نرخ تعادلی ارز و کاهش تاثیر نوسانات بازار غیررسمی ارز قرار داشت. اقدامات به عمل آمده در زمینه یکسان سازی نرخ ارز که از سال ۶۸ آغاز شده بود در این سال شدت بیشتری گرفت و باعث ایجاد سه نرخ رسمی رقابتی و شناور شد. در فروردین ماه سال ۱۳۷۲ سیاست یکسان سازی نرخ ارز به اجرا درآمد و نرخ های سه گانه ملغی اعلام شد و نرخ جدید ابتدا ۱۵۰۰ ریال بر هر دلار انتخاب شد. دیری نگذشت که با کاهش قیمت نفت و محصولات نفتی، نرخ ارز در بازار غیررسمی افزایش یافت و باعث بالارفتن نرخ ارز اعلام شده، شد. در این سال نرخ ارز در ۱۸۰۰ ریال ثابت شد. از سال ۷۲ تا ۷۳ فاصله بین نرخ ارز رسمی و غیر رسمی به طور مداوم افزایش یافت. با وجود کوشش مقامات پولی برای کنترل ناپایداری نرخ ارز تا سال ۷۳ که خرید و فروش ارز ممنوع شد، همچنان این ناپایداری به عنوان یک حقیقت باقی ماند لذا به علت تداوم سیاست تک نرخی شدن ارز در عمل به خوبی اجرا نشد و در نتیجه چرخه رشد

نقدینگی و افزایش قیمت‌ها تشدید شد. این امر باعث شد که مقامات نرخ‌ارز را ۲۳۴۵ ریال برای هر دلار تعیین کنند. تورم و تحریم و سایر فشارهای سیاسی و اقتصادی باعث شد که در اردیبهشت سال ۷۴ نرخ‌ارز به شدت بالا رود، در واقع سیاست تثبیت نرخ‌ارز با شکست مواجه شد (بانک مرکزی، ۱۳۷۰-۱۳۷۵).

۳- کم‌توجهی به بخش کشاورزی: یکی از پیامدهای دیگر برنامه تعدیل اقتصادی، بویژه برنامه اول توسعه توجه کمتر به بخش کشاورزی و اولویت بخشی به صنعت مونتاژ و به طور غیر طبیعی کامپیوتریزه شدن شدید کشور بود. در اینکه کشور به صنایع کامپیوتر و ماشین آلات جدید نیازمند بود بحثی وجود ندارد. منتها یک کشور جهان سوم که در حال گذار به سوی توسعه می‌باشد بایستی با توجه به مجموعه ساختارهای اقتصاد خود تکنولوژی جدید را وارد سازد. صنعت مونتاژ باعث شد که حجم قابل توجهی از ارز محدود کشور به جای سوق داده شدن به سوی ماشین‌آلات کشاورزی و ابزاری چون کود و سموم به سوی ساخت اتومبیل‌های مونتاژ لوکس سرازیر شود. این بود که قیمت کود و سموم در کشاورزی در مواردی تا حدود ۳۰۰ درصد نیز افزایش یافت و موجبات نارضایتی بیشتر کشاورزان و کاهش تولید این بخش گردید. بدیهی است رشد این بخش نسبت به رشد بخش مونتاژ صنعتی و یا واردات کالاهای لوکس بسیار کمتر بود. به گونه ای که سهم بخش کشاورزی از تولید ناخالص داخلی که در سال ۱۳۶۵ حدود ۲۴ درصد بود، در سال ۱۳۶۸ به ۲۳/۵ درصد، در سال ۱۳۷۰ به ۲۳/۱ و در سال ۱۳۷۲ به ۲۰/۸ تقلیل پیدا کرد. حتی سهم بخش کشاورزی در تشکیل سرمایه ثابت ناخالص با قیمت بازار نیز در دوره مذکور سیر نزولی نشان می‌دهد. مثلاً سهم مذکور که در سال ۱۳۶۷ (اوج دروه جنگ) رقم ۷/۲ درصد را نشان می‌دهد، در سال ۱۳۷۰ به ۵/۹ و در سال ۱۳۷۱ به ۴/۸ درصد کاهش یافته است. بدیهی است کشوری که سرمایه اقتصادی اصلی آن کشاورزی است و نیروی کار وسیعی در روستا دارد عقلایی است که سهم قابل توجهی از سرمایه‌گذاریها مربوط به این بخش باشد. قابل ذکر است که بسیاری از کشورهای توسعه یافته مرحله خیز اقتصادی آنها و موفقیت آنها به سوی مرحله نهایی توسعه در گرو وضعیت مناسب کشاورزی آنان بوده است. حداقل می‌توان توسعه‌یافتگی انگلستان و فرانسه را به طور روشن با داشتن یک کشاورزی پیشرفته در مراحل اولیه مرتبط دانست.

۴- صادرات و واردات بی‌وریه: آزادسازی در بخش خارجی و قدرتمند شدن دلار در مقابل ریال و رفع محدودیت‌های صادراتی در دوران تعدیل اقتصادی باعث تشویق صادرات اما به شکل بسیار وسیع و نسنجیده گردید. در اینکه صادرات غیر نفتی با حفظ سایر شرایط بر کشور ما امری اساسی است شکی نیست. اما در آن دوره به گونه‌ای گسترش صادرات صورت گرفت که اولاً، بخش وسیعی از نیروی مولد به سوی واردات و صادرات روی آوردند. ثانیاً، فشار قابل توجه دیگری روی قیمتهای داخلی وارد آمد. کیفیت کالاهای صادراتی نیز کاهش پیدا کرد و نهایتاً رقم پیش‌بینی شده برنامه تعدیل اقتصادی برای صادرات هیچ‌گاه تحقق نیافت. از سوی دیگر بخش عظیمی از منافع حاصل از صادرات به جیب قشر خاصی از دلالتان و واسطه‌ها می‌رفت و برای منافع ملی اثر قابل قبولی به همراه نداشت. ولع مردم، بویژه قشر واسطه، بالا رفته بود و دیگر به سود کم قانع نبودند. مثلاً در زمینه صادرات فرش همین که دولت نرخ ارز را بر مبنای ۳۰۰ تومان تثبیت نمود، قدری سود صادرات چپ‌ها کاسته می‌شد، در نتیجه صادرات کالای مذکور بشدت تقلیل پیدا کرد. اصولاً وجود اقتصاد دلالتی، با داشتن «رانت‌های» ویژه باعث شد که مردم به سوی فعالیت‌های تولیدی نروند.

۵- گسترش روحیه مصرف و تجمل‌گرایی: شعار رییس دولت در آغاز برنامه تعدیل و در قالب برنامه اول خطاب به مردم در یک تریبون عمومی و مردمی این بود که «مانور تجمل بدهید». فرهنگ لوکس‌گرایی جایگزین ضروری‌گرایی شد. سمینارهای دولت معمولاً متجملاًنه بود، واردات مدرن‌ترین اتومبیل بویژه از سال ۱۳۷۰ به بعد، واردات انواع کالاهای لوکس خارجی، نمایشگاه بین‌المللی اتومبیل و سایر کالاهای مدرن در سال ۱۳۷۱ و امثال آن نشانه عزم دولت در تقویت رفاه‌طلبی بود. ساخت برجها و رستورانهای گردون، هتل‌های چند ستاره، گسترش وسیع مسافرتها خارج از کشور، آزادی واردات انواع کالاهای آرایشی (حداقل تا اواخر ۱۳۷۲)، آزادی ورود انواع سیگارهای خارجی، نوشابه خارجی، اشیای هنری، اشیای داخل کلکسیونها و اشیای عتیقه، ورود مروارید اصل، سنگ‌های گرانبها، زیور آلات فانتزی، پرآماده و اشیای ساخته‌شده از پر، گل‌های مصنوعی، اشیای ساخته‌شده از موی انسان و امثال آن از این حرکت حکایت می‌کند. ارقام مذکور در سالهای جنگ در مواردی به نزدیک صفر رسیده بود، ولی در دوره تعدیل اقتصادی روند صعودی داشت

۶- عدم تحقق عدالت اقتصادی: شاخص عدالت اقتصادی حداقل نسبت به دوره جنگ بدتر شده بود؛ زیرا اولاً، هزینه زندگی به میزان زیادی افزایش پیدا کرده است. مثلاً جمع کل هزینه‌های خوراکی یک خانوار شهری ۵ نفره که در سال ۱۳۶۱ بالغ بر ۳۸۳۵۸۱ ریال بوده است در سال ۱۳۶۵ به حدود ۶۱۱۵۳۲ ریال و در سال ۱۳۷۰ به ۱۰۴۱۶۶۲ ریال و در سال ۱۳۷۲ به ۱۵۴۴۰۸۷ ریال رسیده است. این افزایش در سال ۱۳۷۵ بیش از دو برابر تبدیل گردیده است. با توجه به وضع اشتغال و کارگر و کارمند بودن بخش وسیعی از جامعه امکان پوشش راحت این هزینه‌ها وجود ندارد. خصوصی‌سازی در وضع بهداشت و آموزش جامعه را به سوی طبقاتی شدن بیشتر سوق داده است. بالارفتن هزینه درمان در کشور در دوره تعدیل به میزان سرسام آوری افزایش یافته است، با توجه به اینکه قشر وسیعی از جامعه تحت پوشش بیمه نبودند، فشار غیر قابل تحملی بر خانواده‌های فقیر تحمیل شد. ایجاد مدارس غیر انتفاعی بخش خصوصی به میزان زیادی از لحاظ آموزشی نیز زمینه بی‌عدالتی فراهم آورده بود. در ردیف بودجه دولت، که در طول دوره تعدیل اقتصادی درآمدهای مالیاتی تفاوتی جزئی دارد و درآمدهای حاصل از فروش نفت و گاز و سایر درآمدها رشد و افزایش قابل توجهی داشته بود. در میان مالیاتها رشد مالیات بر حقوق‌بگیران بیش از رشد مالیات بر ثروت بوده است. در نتیجه اهرم مالیات که معمولاً در اقتصاد متعارف یک ابزاری برای تعدیل درآمدها است، در کشور ما چنین نقشی ندارد.

۷- افزایش استقراض خارجی: ایران که در اوایل دوران سازندگی از بانک جهانی و سایر نهادهای خارجی وام دریافت کرده بود، به دلیل مشکلات فراوان بازپرداخت آنها به تعویق افتاد و بهره این وام‌ها نیز باید پرداخت می‌شد. در عین حال دولت برای اجرای برنامه هایش باز هم به ارزش بیشتری نیاز داشت و کاهش ارزش ریال بر این مشکل می‌افزود. مضافاً بر اینکه نفس استقراض خارجی نیز خود به خود سبب کاهش ارزش پول ملی و در نتیجه رشد تورم یا بیکاری می‌گردید.

نتیجه‌گیری

تحقیق حاضر که با هدف بررسی اثرات و پیامدهای تعدیل ساختاری در دوران سازندگی بر شاخص‌های فلاکت و سایر ابعاد اقتصادی-اجتماعی صورت گرفته بود نشان داد به رغم

تلاش‌های دولت به علت عدم شناخت درست از ظرفیت‌ها و قابلیت‌های کشور؛ تاکید یک‌جانبه به اجرای این سیاست‌ها بدون توجه به پیامدها و حرکت برای ورود به اقتصاد جهانی، آثار و پیامدهای منفی بسیاری بر جای گذاشت. بنابراین در پاسخ به سوال تحقیق می‌توان به این مهم اشاره کرد که میان سیاست‌های دولت‌سازندگی و افزایش شاخص فلاکت ارتباط مستقیمی وجود دارد؛ این سیاست‌ها به علت عدم کارشناسی و مقتضیات بعد از جنگ، خسارات زیادی بر جامعه تحمیل کرد؛ با عمیق شدن این سیاست‌ها عملاً میزان فقر نیز بالاتر رفته است.

یافته‌ها نشان داد: نرخ تورم از ۱۷/۴ در سال ۱۳۶۸ به ۴۹/۴ درصد در سال ۱۳۷۴ رسید که رکورددار نرخ تورم اقتصاد ایران است. نرخ ارز افزایش یافت و همین افزایش نرخ ارز هزینه‌های بنگاه‌های اقتصادی برای واردات مواد اولیه، ماشین آلات را افزایش داد. در کنار آن ورود بدون حساب و بدون پشتوانه نقدینگی به بازار برای جبران کسری بودجه دولتی، موجب نوعی تورم افسارگسیخته شد. مصرف‌گرایی در جامعه افزایش یافت و بسیاری از کسب و کارهای غیرتولیدی از جمله دلالی و واسطه‌گری و بخش غیررسمی اقتصاد به‌طور فزاینده‌ای رشد کرد. استمرار این سیاست‌ها، کاهش ارزش پول ایران و در نتیجه، موجب افزایش تورم و بیکاری گردید و بر اقشار کم درآمد و حقوق بگیر فشارهایی وارد آورد که خود کاهش قدرت خرید مردم را به همراه داشت. اگر چه کاهش ارزش ریال به لحاظ منطق اقتصادی، ضروری بود اما منجر به افزایش هزینه واردات گردید. بخشی از تورم به خاطر هزینه‌های دولت برای طرح‌های بزرگ و بلند مدت و زیربنایی بود که هنوز به مرحله تولید نرسیده بودند و بخشی دیگر به دلیل افزایش سطح مصرف جامعه بود. از ۱۳۷۰ به بعد ابتدا واردات کشور افزایش یافت و سپس با کاهش ارزش پول ملی باید هزینه زیادی صرف ورود کالاها خصوصاً سرمایه‌ای و صنعتی می‌شد. در این مقطع به ناچار واردات کاهش یافت و بر واحدهای تولیدی کشور که وابسته به واردات بودند تأثیر منفی گذاشت. ایران که در اوایل دوران سازندگی از بانک جهانی و سایر نهادهای خارجی وام دریافت کرده بود، به دلیل مشکلات فراوان بازپرداخت وام‌ها به تعویق افتاد و بهره آن نیز باید پرداخت می‌شد. در عین حال دولت برای اجرای برنامه‌های خویش باز هم به ارز بیشتری نیاز داشت و کاهش ارزش ریال بر این مشکل می‌افزود. مضافاً بر اینکه نفس استقراض خارجی نیز

خود به خود سبب کاهش ارزش پول ملی و در نتیجه رشد تورم یا بیکاری می‌گردید. به نظر می‌رسد این وضعیت، اعتماد عمومی جامعه را خدشه‌دار کرد و عملاً راه را برای طرح شعارهای رئیس‌جمهور دوره بعد، هموار ساخت. یکی از موفقیت‌های سید محمد خاتمی در جلب آراء عمومی، شعار اصلاحات اقتصادی بود، اگرچه در دولت وی نیز برنامه‌ها، همچنان در راستای سیاست‌های قبلی دنبال شد.

منابع

احمدی، علی محمد و نادر مهرگان (۱۳۸۴). تأثیر سیاست‌های تعدیل اقتصادی بر توزیع درآمد در ایران، مجله تحقیقات اقتصادی، شماره ۷۰

اکبرزاده، فریدون و نعمت اله همراهی (۱۳۹۷). دولت توسعه گرای هاشمی رفسنجانی و سیاست تعدیل اقتصادی، ششمین کنفرانس بین المللی حقوق و توسعه پایدار جامعه مدنی، شیراز، موسسه آموزشی مدیران خبره نارون، https://www.civilica.com/Paper-LAWSDEP06-LAWSDEP06_001.html

مؤمنی، فرشاد (۱۳۸۶). اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری، چاپ اول، تهران، انتشارات نقش و نگار. نوری کوچی، امین (۱۳۹۷). محاسبه شاخص فلاکت ایران و کشورهای افق ۱۴۰۴ و مقایسه عملکرد دولت‌های بعد از جنگ تحمیلی. ۷-۸: ۱۴۱-۱۱۵.

Albo, G. and Fanelli, C. (2014), *Austerity against Democracy: An Authoritarian Phase of Neoliberalism?* Socialist Project, Toronto.

Birch, K. and Mykhnenko, V. (Eds) (2010), *the Rise and Fall of Neoliberalism: The Collapse of an Economic Order?* Zed Books, London.

Boettke, P.J. and Luther, W.J. (2009), "The ordinary economics of an extraordinary crisis", Working Paper No. 09-21. Mercatus Center at George Mason University, pp. 1-15, available at: http://mercatus.org/uploadedFiles/Mercatus/Publications/WP0921_The%20Ordinary%20Economics%20of%20an%20Extraordinary%20Crisis.pdf.

Brenner, N., Peck, J. and Theodore, N. (2010), "Variegated neoliberalization: geographies, modalities, path-ways", *Global Networks*, Vol. 10 No. 2, pp. 182-222.

Brown, W. (2016), "Sacrificial citizenship: neoliberalism, human capital, and austerity politics", *Constellations*, Vol. 23 No. 1, pp. 3-14.

Costanza, R. (2010), "Toward a new sustainable economy", in Kates, S. (Ed.), *Macroeconomic Theory and Its Failings Alternative Perspectives on the Global*

Financial Crisis, Edward Elgar Publishing.

- Curthoys, J. (2010), "The closed circle of neo-liberal thought", in Mcknight, D. and Manne, R. (Eds), Goodbye to all That? On the Failure of Neoliberalism and the Urgency of Change, Black Inc Agenda, Melbourne.
- Duménil, G. and Lévy, D. (2011), The Crisis of Neoliberalism, Harvard University Press, Cambridge, MA.
- Fullbrook, E. (2006), "Economics and neoliberalism", in Hassan, G. (Ed.), After Blair: Politics after the New Labour Decade, Lawrence & Wishart, London.
- Hartwich, O.M. (2009), "Neoliberalism: the genesis of a political swearword", CIS Occasional Paper No. 11421. The Centre for Independent Studies (CIS).
- Harvey, D. (2005), A brief History of Neo-Liberalism, Oxford University Press, Oxford.
- Leys, C. (2003), Market-Driven Politics: Neoliberal Democracy and the Public Interest, Verso, London
- Manne, R. and McKnight, D. (2010), Goodbye to All That? On the Failure of Neoliberalism and the Urgency of Change, Black, Melbourne.
- Mercille, J. and Murphy, E. (2015), Deepening Neoliberalism, Crisis, and Austerity: Europe's Treasure Ireland. London, Palgrave Macmillan.
- O'Donnell. Ailing, (2018) «Neoliberalism, ambiguity and the rise of populist movements», International Journal of Social Economics, Vol. 45 Issue: 7, pp.1030-1041.
- Raffer, K. (2011), "Neoliberal capitalism: a time warp backwards to capitalism's origins?", Association for Social Economics, Vol. 40 No. 1, pp. 41-62.
- Whitehead. Philip, Crawshaw. Paul, (2014) «A tale of two economies: the political and the moral in neoliberalism», International Journal of Sociology and Social Policy, Vol. 34 Issue: 1/2, pp.19-34, <https://doi.org/10.1108/IJSSP-09-2012-0082>.

یادداشت

1. Albo and Fanelli
2. Brown
3. Harvey
4. Mercille and Murphy
5. O'Donnell
6. Boettke and Luther
7. Curthoys
8. Fullbrook

9. Hartwich
10. Manne, R. and McKnight
11. Raffler
12. Whitehead and Crawshaw
13. Birch and Mykhnenko
14. Duménil. and Lévy
15. Leys
16. Arthur Okaun
17. Misery Index
18. Robert Barro
19. Steve Hank
20. Carsten Hoegh
21. Heinz Welsch

۲۲. بخش یافته‌ها برگرفته از عملکرد برنامه‌های اول و دوم توسعه، آمارهای مرکز آمار ایران، بانک مرکزی در سال‌های ۱۳۷۰-۱۳۷۶ است.